

مقاله پژوهشی

مطالعه تطبیقی اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) و فیض کاشانی (ره) در نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت

نسرین بنانی^۱، اسماعیل منصوری لاریجانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۱۴

چکیده: یکی از مسائل بنیادین در نظریه‌پردازی حکمرانی دینی در جهان اسلام، نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت است. مقاله حاضر با رویکرد تطبیقی، به بررسی اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) و فیض کاشانی (ره) می‌پردازد؛ دو اندیشمندی که در دو بستر تاریخی متفاوت، به مسئله حاکمیت دینی و نقش فقیه در آن پرداخته‌اند. فیض کاشانی (ره) در عصر صفویه، با تلفیق فقه، فلسفه و عرفان، الگویی اخلاق‌محور از فقیه حاکم ارائه می‌دهد که در آن، تهذیب نفس، زهد، عدالت و معنویت، معیارهای مشروعیت و کارآمدی قدرت‌اند. در مقابل، امام خمینی (ره) با تکیه بر مبانی فقهی، نظریه «ولایت فقیه» را به‌عنوان بنیان حکومت اسلامی در عصر غیبت مطرح می‌کند که در آن، فقیه جامع‌الشرایط، دارای اختیار سیاسی و دینی برای اداره جامعه است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر دو اندیشمند، اخلاق را عنصر ضروری در حکمرانی می‌دانند، اما امام خمینی (ره) بر ساختار نهادی قدرت دینی تأکید دارد، در حالی که فیض بر تربیت اخلاقی و معنوی فقیه تمرکز می‌کند. در پایان، مقاله با تحلیل ظرفیت‌های تطبیقی این دو الگو، امکان بازآفرینی الگوی «فقیه اخلاق‌مدار» را در حکمرانی دینی معاصر بررسی می‌کند.

واژگان اصلی: فیض کاشانی (ره)، امام خمینی (ره)، ولایت فقیه، اخلاق سیاسی، فقه شیعه، حکمرانی دینی، مشروعیت.

^۱ دانشجوی دکتری عرفان اسلامی، گروه عرفان اسلامی، دانشکده حقوق و الهیات، واحد علوم و تحقیقات تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ استاد گروه عرفان اسلامی دانشگاه امام حسین (ع)، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

۱. مقدمه

نسبت میان دین و قدرت، همواره یکی از اساسی‌ترین مباحث در اندیشه سیاسی اسلام بوده است. در این میان، نقش فقیه به‌عنوان مفسر و مجری شریعت، جایگاه محوری در نظام‌های دینی ایفا کرده و پرسش از حدود، اقتدار، مسئولیت و مشروعیت او، همواره مورد بحث و مناقشه قرار داشته است. یکی از ابعاد کمتر واکاوی‌شده در این عرصه، پیوند یا گسست میان فقه، اخلاق و قدرت در نظریه‌های مربوط به حکمرانی دینی است؛ یعنی این پرسش بنیادین که آیا فقیه در جایگاه حاکم، باید صرفاً مجری احکام شرعی باشد یا واجد شخصیت و صلاحیت اخلاقی خاصی نیز باشد؟ در جهان معاصر که نظام‌های دینی با چالش‌هایی چون اقتدارگرایی، شخصی‌شدن قدرت، تضعیف پاسخ‌گویی و کاهش سرمایه اجتماعی مواجه‌اند، بازاندیشی در نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت، ضرورتی نظری و عملی به شمار می‌آید. در این راستا، مقاله حاضر به مطالعه تطبیقی اندیشه‌های سیاسی دو تن از متفکران برجسته شیعه، فیض کاشانی (ره) و امام خمینی (ره) می‌پردازد؛ دو فقیه و متفکر که در دو عصر متفاوت با دو رویکرد نظری متمایز، به مسئله حکمرانی دینی پرداخته‌اند.

فیض کاشانی (ره) (۱۰۰۷-۱۰۹۰ق)، از علمای برجسته عصر صفوی، با تلفیق آموزه‌های فقهی، عرفانی و فلسفی، الگویی از حاکمیت اخلاق‌محور ترسیم می‌کند که در آن، فقیه نه تنها باید آگاه به احکام شرع باشد، بلکه تهذیب نفس، عدالت، زهد و تربیت معنوی را شرط لازم برای زعامت می‌داند. در نگاه فیض، حکومت امری است تربیتی نه ابزاری، و قدرت دینی تنها در صورتی مشروع است که مبتنی بر فضیلت فردی و اخلاق عمومی باشد. از سوی دیگر، امام خمینی (ره) (۱۲۸۱-۱۳۶۸ش)، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، با بهره‌گیری از سنت فقهی شیعه، نظریه ولایت فقیه را در قالب یک نظام سیاسی جامع مطرح کرد که در آن، فقیه جامع‌الشرایط نه تنها مجری احکام بلکه رهبر سیاسی و دینی جامعه اسلامی نیز هست.

گرچه این دو متفکر در فاصله‌ای بیش از سه قرن از یکدیگر می‌زیسته‌اند و بسترهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی آن‌ها کاملاً متفاوت است، اما وجه مشترک مهمی دارند: دغدغه بازسازی نسبت دین و قدرت بر پایه عدالت، اخلاق و صلاحیت دینی. فیض در عصر صفوی می‌کوشد تا قدرت را در خدمت تزکیه و معنویت قرار دهد، در حالی که امام خمینی (ره) در عصر مدرن، به دنبال طراحی نظامی فقهی برای اداره جامعه است که هم با شریعت سازگار

باشد و هم توان نهادسازی و کشورداری داشته باشد. در این میان، پرسش اصلی آن است که چگونه فقیه می‌تواند هم مشروعیت سیاسی داشته باشد و هم از انحرافات اخلاقی و خودکامگی مصون بماند؟ آیا مشروعیت صرفاً از فقه نشأت می‌گیرد یا اخلاق، عرفان و عدالت نیز در آن نقش دارند؟ این پرسش‌ها، زمینه‌ساز بررسی تطبیقی میان دو دیدگاه مذکور می‌شوند. بررسی اندیشه سیاسی فیض کاشانی(ره) نشان می‌دهد که او با رویکردی عمیقاً اخلاقی، فقیه را پیش از آنکه مجری احکام باشد، ناظر بر عدالت، مربی نفوس و پاسدار کرامت انسانی می‌داند. در آثار وی همچون المحجّه البیضاء و آیینه شاهی، تأکید مکرری بر تهذیب نفس، عدالت، پرهیز از دنیاگرایی و تربیت معنوی دیده می‌شود. از نظر فیض، اگر فقیه واجد ملکه عدالت و تقوای درونی نباشد، حتی اگر فقیه و عالم باشد، شایستگی رهبری جامعه را ندارد. در مقابل، امام خمینی(ره) بر اساس نظریه ولایت فقیه، فقیه را به‌عنوان نایب امام معصوم و حافظ شریعت در دوران غیبت، دارای اختیارات وسیع در اداره جامعه می‌داند. این اختیارات، گرچه مشروط به عدالت و فقاهاست، اما در عمل بیشتر در قالب ساختار حقوقی - سیاسی تعریف می‌شوند تا اخلاقی - عرفانی. با این حال، خود امام خمینی(ره) در سخنان و نوشته‌هایش بر تهذیب اخلاقی رهبران و اجتناب از دنیاطلبی تأکید فراوان دارد، ولی در نظریه‌پردازی رسمی، عنصر اخلاق بیشتر به‌عنوان مکمل مشروعیت مطرح است، نه رکن اصلی آن. تفاوت کلیدی میان این دو دیدگاه، در تأکید فیض بر «حکمرانی اخلاقی» به‌مثابه اصل بنیادین مشروعیت، و تأکید امام خمینی(ره) بر «حکومت دینی» مبتنی بر فقه و ولایت است. در الگوی فیض، اخلاق مقدم بر قدرت است، اما در الگوی امام، قدرت فقیه در چارچوب فقه سازمان‌یافته و اخلاق در رفتار فردی فقیه مفروض گرفته می‌شود. این تفاوت، پیامدهای مهمی در شکل‌دهی به نهادهای سیاسی، نوع رابطه حکومت با مردم، و میزان پاسخ‌گویی قدرت در هر دو نظام فکری دارد. اهمیت پژوهش حاضر در آن است که در شرایط کنونی که جوامع اسلامی با اتهاماتی از جمله بحران‌های مشروعیت، فساد ساختاری و افول اعتماد عمومی به نهاد دین مواجه‌اند، احیای پیوند میان فقه و اخلاق، به‌ویژه در سطح نظریه حکمرانی، ضرورتی انکارناپذیر است.

بررسی تطبیقی میان دو نگاه متفاوت اما ریشه‌دار به نقش فقیه، می‌تواند راه‌گشای طراحی الگویی نوین از حکمرانی دینی باشد که هم به مشروعیت سنتی وفادار باشد و هم توان انطباق

با الزامات روز را داشته باشد. در این مسیر، آموزه‌های اخلاقی فیض و ساختار نهادی امام خمینی(ره)، هر یک می‌توانند مکمل دیگری شوند و زمینه‌ساز توازن میان فضیلت فردی و سازوکارهای حقوقی - سیاسی گردند. در همین راستا، این مقاله در پی آن است که ضمن تحلیل درونی اندیشه‌های سیاسی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنان را در سه محور اصلی جایگاه فقیه، نقش اخلاق در مشروعیت سیاسی، و نسبت میان فقه و قدرت مورد بررسی قرار دهد. همچنین تلاش خواهد شد تا ظرفیت‌های هر یک از این دو دیدگاه برای بازتولید در گفتمان حکمرانی دینی معاصر سنجیده شود. پرسش بنیادین مقاله چنین است: چگونه می‌توان نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت را در اندیشه‌های سیاسی امام خمینی(ره) و فیض کاشانی(ره) تبیین و مقایسه کرد؟ برای پاسخ به این پرسش، مقاله با بهره‌گیری از روش کیفی - تفسیری و چارچوب نظری ترکیبی (فضیلت‌گرایی اسلامی و فقه سیاسی شیعه)، به تحلیل تطبیقی متون اصلی این دو متفکر و مفاهیم کلیدی مورد نظر آن‌ها خواهد پرداخت.

۲. پیشینه پژوهش

اندیشه سیاسی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)، هر دو به‌صورت مستقل موضوع پژوهش‌های متعددی بوده‌اند، اما پژوهش‌هایی که به‌صورت تطبیقی به بررسی نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت در نگاه این دو اندیشمند بپردازند، بسیار محدود است. با این حال، می‌توان مجموعه‌ای از آثار را شناسایی کرد که هر یک به بخشی از موضوع مقاله حاضر پرداخته‌اند و مبنای مفهومی یا تحلیلی مناسبی برای این پژوهش فراهم می‌آورند. در حوزه اندیشه سیاسی فیض کاشانی(ره)، اثر مستقل و بنیادین علی خالقی با عنوان اندیشه سیاسی فیض کاشانی(۱۳۹۳) را باید یکی از جامع‌ترین پژوهش‌ها دانست. نویسنده با بررسی آثار اصلی فیض، کوشیده است جایگاه فقیه، مفهوم ولایت و نسبت فقه و عرفان در اندیشه او را بازخوانی کند. وی اگرچه کمتر به بحث حکمرانی نهادی پرداخته، اما تحلیل‌های عمیقی درباره ابعاد عرفانی و اخلاقی سیاست در تفکر فیض ارائه کرده است. کدیور نیز در آثار مختلف خود، به‌ویژه در کتاب نظریه دولت در فقه شیعه (۱۳۸۷)، گرچه تمرکز خود را بر روند تطور اندیشه دولت در فقه امامیه گذاشته، اما به‌طور گذرا به فیض کاشانی(ره) نیز

پرداخته و وی را نماینده خط فقه اخلاق محور دانسته است. کدیور در کتاب نظریه‌های دولت در فقه شیعه، فیض کاشانی(ره) را در زمره فقیهان «اخلاق‌گرا» طبقه‌بندی می‌کند و معتقد است او فاقد نظریه سیاسی منسجم است. این ارزیابی مورد نقد برخی پژوهشگران قرار گرفته و پژوهش حاضر نیز در تلاش است ظرفیت نظری اندیشه فیض را از منظر حکمرانی بازسازی کند.

در حوزه اندیشه سیاسی امام خمینی(ره)، کتاب ولایت فقیه (حکومت اسلامی) که مجموعه دروس فقه سیاسی امام در نجف است، مهم‌ترین متن اصلی در تبیین دیدگاه امام به جایگاه فقیه در ساختار حکومت دینی محسوب می‌شود. این اثر مستقیماً بنیان‌گذار گفتمان ولایت فقیه در جمهوری اسلامی است و باید به‌عنوان مبنای نظری نگاه امام به قدرت مورد استفاده قرار گیرد. در سنت فلسفی، کتاب سید حسین نصر با عنوان قلب اسلام به‌خوبی نسبت عرفان و فقه در تمدن اسلامی را تبیین می‌کند. این اثر در درک لایه‌های معنوی در اندیشه فیض و نحوه تلفیق اخلاق و شریعت سودمند است. همچنین، پژوهش ملاصدرا و متافیزیک هستی^۲، با بررسی نسبت فلسفه صدرایی و تربیت عرفانی در میان شاگردان ملاصدرا، از جمله فیض، به درک زمینه فلسفی نظریه اخلاق محور فیض کمک می‌کند. درک اندیشه فیض بدون توجه به تأثیرپذیری او از سنت صدرایی ممکن نیست. در بُعد مفهومی، نظریه فضیلت‌گرایی السدر مکینتایر در کتاب مشهور خود آنسوی فضیلت^۳ مبنایی برای تحلیل اخلاق سیاسی در سنت اسلامی است. این اثر به ما اجازه می‌دهد تا عناصر اخلاقی موجود در نظریه فیض را در چارچوبی تطبیقی و قابل گفت‌وگو با مفاهیم معاصر بازشناسی کنیم. در نهایت، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی درباره حکمرانی خوب و شاخص‌های اخلاقی و شفافیت در نظام‌های دینی، بستر مفهومی مناسبی برای تطبیق نظریه‌های سنتی با چالش‌های روز فراهم می‌آورد. این گزارش‌ها معیارهایی چون پاسخ‌گویی، عدالت، شفافیت، و مشارکت را معیار حکمرانی مطلوب می‌دانند که می‌توان تطبیق آن‌ها را با اندیشه‌های فیض و امام خمینی(ره) بررسی کرد. در مجموع، پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که هرچند هر یک از دو

¹ The Heart of Islam (2006)

² Mulla Sadra and Metaphysics of Being (2004)

³ After Virtue (1981)

اندیشمند مورد بحث، جداگانه مورد واکاوی قرار گرفته‌اند، اما هنوز پژوهشی جامع که به‌طور تطبیقی به نسبت میان فقه، اخلاق و قدرت در اندیشه آن‌ها بپردازد، صورت نگرفته است. پژوهش حاضر با هدف پر کردن این خلأ نظری، در پی آن است که با تلفیق مطالعات تاریخی، فلسفی، فقهی و سیاسی، مدلی از حکمرانی دینی ترسیم کند که در آن، فقیه نه صرفاً مجری احکام، بلکه متخلق به فضیلت و پاسخ‌گو در برابر جامعه نیز باشد.

۳. روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش از نوع مطالعات نظری - تطبیقی در حوزه اندیشه سیاسی اسلام است که با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوای کیفی و تفسیری^۱ به مقایسه اندیشه‌های سیاسی امام خمینی(ره) و فیض کاشانی(ره) در نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت می‌پردازد. در این رویکرد، هدف پژوهش صرفاً گزارش تاریخی یا توصیف اندیشه‌ها نیست، بلکه تمرکز اصلی بر فهم و بازسازی مفاهیم کلیدی در چارچوب گفت‌وگوهای معاصر است. گردآوری داده‌ها در این تحقیق به‌صورت اسنادی - کتابخانه‌ای انجام شده است. متون اصلی مورد استفاده شامل آثار فقهی، اخلاقی و سیاسی امام خمینی(ره) نظیر کتاب ولایت فقیه(حکومت اسلامی)، صحیفه امام و نامه‌ها و بیانات سیاسی و آثار محوری فیض کاشانی(ره) از جمله المحجة البیضاء، آیینه شاهی، الوافی و الکلمات المکنونه است. همچنین از تفاسیر، شروح و پژوهش‌های معاصر در زمینه فقه سیاسی، اخلاق فضیلت‌گرا و حکمرانی اسلامی بهره گرفته شده است. تحلیل داده‌ها بر مبنای روش استقرایی - تفسیری و با استفاده از تکنیک مفهوم‌پردازی تطبیقی صورت گرفته است؛ بدین معنا که ابتدا مفاهیم کلیدی هر اندیشمند مانند ولایت، عدالت، فقیه، مشروعیت، اخلاق و قدرت استخراج شده و سپس شباهت‌ها، تفاوت‌ها و ظرفیت‌های مفهومی آن‌ها در چارچوب نظری حکمرانی دینی معاصر تحلیل شده‌اند. در نهایت، تلاش شده است که نتایج پژوهش، از مرزهای صرف تطبیق تاریخی فراتر رفته و در جهت ارائه الگویی نظری برای بازاندیشی در فقه سیاسی معاصر به‌ویژه در باب اخلاق حاکم و مشروعیت دینی در نظام‌های اسلامی کاربرد داشته باشد.

¹ Interpretive-Qualitative Analysis

۴. چهارچوب نظری پژوهش

پژوهش حاضر برای بررسی تطبیقی اندیشه‌های سیاسی امام خمینی (ره) و فیض کاشانی (ره)، سه مفهوم کلیدی را به عنوان محور تحلیل برگزیده است: فقیه، اخلاق، و قدرت. این مفاهیم در اندیشه هر دو متفکر، اگرچه مشترک‌اند، اما در تفسیر، جایگاه و کارکرد آن‌ها تفاوت‌های معناداری وجود دارد. در ادامه، هر یک از این مفاهیم به صورت جداگانه تحلیل می‌شود.

۴.۱. فقیه

در اندیشه فیض کاشانی (ره)، فقیه نه صرفاً مرجع فتوا و احکام، بلکه راهنمای اخلاقی، ناظر اجتماعی و مربی نفوس است. فقیه، تنها زمانی مشروعیت تصدی امور عمومی را دارد که در کنار دانایی فقهی، به تهذیب نفس، زهد، تقوا و عدالت نیز آراسته باشد. او حاکم را موجودی عقلانی، عارف و فضیلت‌محور می‌داند (فیض کاشانی (ره)، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۳۴؛ مطهری، ۱۳۷۸: ۶۷). در مقابل، امام خمینی (ره) فقیه را رهبر سیاسی و دینی جامعه در عصر غیبت می‌داند که به نیابت از امام معصوم، مسئولیت اداره جامعه را بر عهده دارد. در نظریه ولایت فقیه امام خمینی (ره)، مشروعیت فقیه از فقه و نصب عام نشأت می‌گیرد، نه الزاماً از ملکات اخلاقی باطنی، اگرچه عدالت شخصی نیز شرط لازم برای ولایت است.

۴.۲. اخلاق

در اندیشه فیض، اخلاق به مثابه زیرساخت اصلی مشروعیت قدرت دینی است. بدون تحقق اخلاق، فقه به ابزاری برای سلطه و فساد بدل می‌شود. فیض در آثار خود مانند محجة البیضاء و الوافی، به طور مکرر بر صفاتی چون عدالت، صداقت، تقوا و زهد به عنوان معیارهای اصلی حاکم تأکید دارد (فیض کاشانی (ره)، ۱۳۸۵: ۱۴۷؛ کاشانی (ره)، بی تا: ۱۸۰). در نگاه امام خمینی (ره)، اگرچه اخلاق در سلوک فردی فقیه اهمیت دارد، اما عنصر اصلی مشروعیت سیاسی، مطابقت با شریعت و فقه است. اخلاق بیشتر در حوزه رفتار فردی فقیه مطرح می‌شود، نه در سطح ساختار سیاسی. امام در عین حال هشدار می‌دهد که اذا فسد العالم فسد العالم اگر فقها دنیاطلب شوند، فساد قدرت محتمل است. (صحیفه امام، ج ۱۸: ۲۳۸)

۴.۳. قدرت

فیض کاشانی(ره)، برخلاف برخی فقیهان سنتی، قدرت را نه ابزار سلطه بلکه امانتی الهی برای تحقق عدالت و تربیت اخلاقی جامعه می‌داند. در نگاه او، قدرت اگر از اخلاق تهی شود، به استبداد می‌انجامد. از این‌رو، ساختار حکمرانی مطلوب در نظر فیض، ساختاری اخلاق‌محور، غیرسلطه‌گر و خدمت‌محور است (کاشانی(ره)، ۱۳۸۵: ۲۲۱؛ مطهری، ۱۳۷۸: ۱۰۴). در مقابل، امام خمینی(ره) قدرت را نه تنها لازم، بلکه واجب شرعی برای اجرای احکام اسلام در عصر غیبت می‌داند. او با تکیه بر فقه سیاسی امامیه، تشکیل حکومت را وظیفه فقیه جامع‌الشرایط می‌داند. در این نگاه، ساختار قدرت می‌تواند گسترده و نهادی باشد، به شرط آنکه در چارچوب فقه اداره شود. امام خمینی(ره) نه تنها اقدام برای تشکیل حکومت را واجب و لازم می‌داند، بلکه چون ایشان نداشتن حکومت اسلامی را سر منشأ تمام گرفتاری‌های مسلمانان و تمام مصایبی می‌دانست که در قرن‌های متمادی جوامع مسلمانان به آن مبتلا بوده‌اند و حکومت را از مهم‌ترین واجبات می‌انگاشت در این زمینه تأکید بسیار و اهتمام فراوانی داشت به اقدام عملی و مبارزه همه‌جانبه با حکومت استبداد و برقراری جمهوری اسلامی از بزرگ‌ترین شواهد آن محسوب می‌شود. ایشان در مورد نقشه استعمارگران برای دور نگه داشتن روحانیون از سیاست می‌گوید: «این مسئله را که در بین مسلمین همین‌طور تزییق کردند تا حتی بعضی از خواص هم به این معنا اعتقاد پیدا کردند که شما بروید سراغ مسجد، ما هم می‌رویم سراغ حکومت، این برای این بود که این‌طور بر سر ما بیاورند، این‌طور بر سر همه مسلمین بیاورند که دارید مشاهده می‌کنید.» (صحیفه امام، ج ۲۰: ۴۱۰-۱۲)

این مقاله با تلفیق دو سنت فکری شکل گرفته است:

الف) فضیلت‌گرایی سیاسی اسلامی

این نظریه، که ریشه در فلسفه سیاسی فارابی، ارسطو، ملاصدرا و فیض کاشانی(ره) دارد، بر آن است که غایت سیاست نه حفظ نظم، بلکه تربیت اخلاقی و کمال انسانی است. در این سنت، اخلاق و فضیلت اساس مشروعیت قدرت‌اند و فقیه باید نمونه‌ای از انسان کامل باشد. (نصر، ۱۳۹۵: ۹۵)

ب) نظریه ولایت فقیه

این نظریه، که توسط امام خمینی(ره) در دهه ۱۳۴۰ در کتاب حکومت اسلامی مطرح و توسعه یافت، بر پایه فقه سیاسی امامیه بنا شده و بر آن است که در عصر غیبت، فقیه عادل و جامع شرایط ولایت دارد تا جامعه اسلامی را مطابق با احکام شریعت اداره کند. در این مدل، مشروعیت سیاسی از فقاہت، عدالت و نصب شرعی ناشی می‌شود و ساختار حکومت باید بر مبنای شریعت استوار باشد.

۶. تحلیل داده‌ها

۶.۱. جایگاه فقیه در اندیشه سیاسی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)

جایگاه فقیه در نظام اندیشه سیاسی شیعه همواره مسئله‌ای محوری بوده است. در میان اندیشمندان اسلامی، به‌ویژه در سنت امامیه، پرسش از اینکه فقیه چه نسبتی با قدرت، مردم، اخلاق و دین دارد، منجر به تکوین الگوهای متنوعی از حکمرانی شده است. در اینجا، اندیشه دو فقیه برجسته یعنی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره) در خصوص جایگاه و نقش فقیه در ساختار اجتماعی و سیاسی، با نگاهی تحلیلی و تطبیقی بررسی می‌شود. گرچه این دو متفکر در فاصله‌ای بیش از سه قرن از یکدیگر می‌زیسته‌اند، اما هر دو دغدغه بازسازی جامعه اسلامی بر پایه آموزه‌های دینی را در سر داشته‌اند؛ یکی از منظری اخلاقی - عرفانی و دیگری از منظری فقهی - نهادی. در منظومه فکری فیض کاشانی(ره)، فقیه نه صرفاً فقیه به معنای مرجع صدور فتوا، بلکه رهبری اخلاقی، معنوی و تربیتی برای جامعه دینی است. او که تحت تأثیر آموزه‌های عرفانی و حکمت متعالیه قرار دارد، معتقد است که فقیه واقعی باید جامع فضایل نفسانی، زهد، عدالت، صداقت، توکل و تقوا باشد. فقیه در نگاه فیض، واسطه‌ای میان مردم و حقیقت دینی است و تنها زمانی مشروعیت اخلاقی برای رهبری مردم دارد که خود اهل تهذیب، وارستگی و عدالت باشد. در آثار مختلف فیض همچون آیین شاه، محجۃ البیضاء و الوافی، بارها تأکید شده که عالم بی‌عمل، گرچه آگاه به ظواهر دین است، اما خود در ظلمت جهل مرکب قرار دارد و نمی‌تواند هدایت‌گر جامعه باشد (فیض کاشانی(ره)، ۱۳۸۵: ۱۴۷؛ خالقی، ۱۳۹۹: ۱۲۸). در همین راستا، فیض، فقیه را نه به عنوان کارگزار قدرت، بلکه حافظ باطن شریعت می‌بیند. از منظر او، حاکمیت سیاسی در عصر غیبت، جز از سوی فقیه‌ای که واجد مراتب عالیه اخلاقی و آگاهی عرفانی باشد، مشروع نخواهد بود. این دیدگاه،

ریشه در باور فیض به یگانگی شریعت، طریقت و حقیقت دارد؛ به این معنا که فقیه باید هم در ظاهر دین تخصص داشته باشد (شریعت)، هم در مسیر سلوک باطنی مجرب باشد (طریقت) و هم به حقیقت هستی دست یافته باشد (حقیقت). در چنین چارچوبی، قدرت سیاسی، نه هدف، بلکه ابزاری در خدمت تربیت جامعه، تحقق عدالت و هدایت اخلاقی مردم است. در مقابل، امام خمینی(ره)، با تکیه بر سنت اجتهادی فقه شیعه و در پاسخ به نیازهای سیاسی - اجتماعی عصر مدرن، نظریه ولایت فقیه را مطرح می‌کند. در این نظریه، فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت، به‌عنوان نایب عام امام معصوم (ع)، دارای ولایت و اختیار اداره حکومت اسلامی است. امام خمینی(ره) معتقد است که اجرای احکام اسلام، حفظ نظام اسلامی، تحقق عدالت اجتماعی و مقابله با فساد، بدون استقرار یک حکومت دینی ممکن نیست؛ و این حکومت باید توسط فقهی اداره شود که هم از دانش فقهی لازم برخوردار است و هم عدالت و تدبیر لازم را دارد (ولایت فقیه، ۱۳۵۶: ۱۳۶). در این نگاه، فقیه، رهبر سیاسی و دینی جامعه است و مشروعیت خود را از نصب عام شرعی - عقلی دریافت می‌کند، نه صرفاً از ملکات اخلاقی یا عرفانی. اگرچه امام خمینی(ره) نیز به‌شدت بر تهذیب نفس و ورع فقیه تأکید دارد، اما در نظام اندیشه او، صفات اخلاقی بیشتر به‌عنوان شرط لازم برای ورود به ولایت فقیه مطرح‌اند، نه به‌عنوان مبنای مستقل مشروعیت. به بیان دیگر، عدالت، تقوا و اخلاص برای فقیه لازم است، اما آنچه به فقیه حق حاکمیت می‌دهد، جایگاه فقهی او و حکم شرع است. این در حالی است که در نگاه فیض، صفات اخلاقی و معنوی، اساس مشروعیت و حتی مقدم بر فقاقت‌اند. (مطهری، ۱۳۸۷: ۵۳). تفاوت دیگر در جایگاه فقیه، در رابطه او با ساختار قدرت و مردم نمایان می‌شود. در نظریه امام خمینی(ره)، فقیه در رأس هرم سیاسی قرار می‌گیرد و وظیفه دارد با استفاده از ابزارهای حکومتی، احکام شریعت را اجرا کند. بنابراین، نظریه او ساختاری نهادینه و حقوقی دارد و از ظرفیت بالایی برای تأسیس دولت برخوردار است. در مقابل، در اندیشه فیض، تمرکز بر درون‌سازی قدرت است؛ قدرت به‌معنای توانایی هدایت معنوی مردم، نه تسلط سیاسی بر آنها. فیض به‌جای طراحی نظام سیاسی، به ترسیم خصایص انسانی حاکم پرداخته و بر آن است که بدون ترکیه نفس، هیچ قدرتی مشروع نیست. افزون بر این، فیض میان عالم ربانی و عالم دنیا طلب تمایز قاطعی می‌نهد. او تأکید دارد که علم بدون عمل و قدرت بدون اخلاق، نه‌تنها مفید نیست، بلکه مایه

گمراهی است. در اندیشه او، معیار اعتبار فقیه، در درجه اول ایمان و زهد اوست، نه میزان تخصص فقهی یا توان اجرایی (فیض، آینه شاهی). این نگاه، شباهت‌هایی با دیدگاه فارابی درباره «مدینه فاضله» دارد که در آن، حاکم باید واجد علم، عقل، و فضیلت باشد. از سوی دیگر، امام خمینی(ره)، هرچند در عمل بر توان نهادسازی و کارآمدی تأکید دارد، اما در مباحث اخلاقی خود، بر آسیب دنیاطلبی، شهرت‌طلبی و سلطه‌جویی فقها و روحانیون هشدار می‌دهند. بنابراین، او نیز بر ضرورت تقوا تأکید دارد، اما تأکیدش بیشتر ناظر بر تهذیب فردی فقیه در چارچوب یک ساختار سیاسی است. در جمع‌بندی، می‌توان گفت که نگاه فیض کاشانی(ره) به فقیه، نگاهی اخلاق‌محور، فردگرا و معنویت‌مدار است، در حالی که نگاه امام خمینی(ره) به فقیه، ساختارمحور، نهادی و فقهی - سیاسی است. یکی بر تهذیب باطن و اخلاق فقیه تأکید دارد، دیگری بر نهادسازی و اجرای احکام. در این میان، فهم تفاوت این دو نگاه، بستری برای بازاندیشی در نقش فقیه در نظام حکمرانی دینی معاصر و امکان ترکیب فضیلت فردی با سازوکارهای قانونی برای اداره جامعه است.

۶.۲. نقش اخلاق در حکمرانی دینی در اندیشه فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)

یکی از نقاط تمایز مهم میان الگوهای مختلف حکمرانی دینی در اندیشه اسلامی، نحوه درک و جایگاه اخلاق در نسبت با قدرت است. در اندیشه سیاسی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره) نیز، مسئله اخلاق نه صرفاً یک مؤلفه شخصی یا فردی، بلکه عنصر کلیدی در تبیین مشروعیت دینی قدرت به‌شمار می‌رود. با این حال، نحوه پیوند میان اخلاق و سیاست در اندیشه این دو متفکر تفاوت‌هایی بنیادین دارد که ریشه در چارچوب‌های معرفتی، تاریخی و نظری متفاوت آنان دارد. در اندیشه فیض کاشانی(ره)، اخلاق نه تنها زیربنای فردی برای تقوای شخصی، بلکه ستون فقرات مشروعیت سیاسی است. او که در سنت عرفانی و حکمت متعالیه پرورش یافته، معتقد است که حاکم دینی باید پیش از هر چیز، متخلق به فضیلت‌های نفسانی باشد. در این چارچوب، عدالت، زهد، صداقت، حلم، تواضع، ترک دنیا و خشیت الهی، شروط بنیادین رهبری دینی به‌شمار می‌آیند (فیض کاشانی(ره)، ۱۳۸۵: ۱۷۲؛ خالقی، ۱۳۹۹: ۹۸). این صفات نه فقط امتیازاتی برای شخصیت فقیه محسوب می‌شوند، بلکه مبنای اصلی صلاحیت او برای ورود به عرصه قدرت هستند. اگر فقیهی فاقد این خصال باشد، حتی

اگر مجتهدی برجسته باشد، در نگاه فیض، مشروعیت رهبری دینی را نخواهد داشت. در نگاه فیض، فقدان اخلاق در حاکم، نه تنها منجر به فساد فردی می‌شود، بلکه کل ساختار حکمرانی را از درون فرو می‌پاشاند. او در المحجۀ البیضاء تصریح می‌کند که «هر عالمی که زهد نوزد و دنیا را برگزیند، مردم را به ظلمت جهل و گمراهی کشاند». (راه روشن، ۱۳۷۳: ۲۴۷) بدین ترتیب، اخلاق برای فیض، بنیاد معرفتی و اجتماعی قدرت دینی است؛ قدرتی که در صورت انفصال از اخلاق، به استبداد دینی بدل می‌شود. در مقابل، امام خمینی (ره) نیز به اهمیت اخلاق در رفتار فردی و سیاسی فقیه تأکید فراوان دارد. او در آثار خود، به‌ویژه در صحیفه امام، بارها درباره ضرورت تهذیب نفس، اجتناب از دنیاطلبی، دوری از شهرت‌پرستی و مراقبت از حب جاه هشدار می‌دهد. در عین حال، امام خمینی (ره) جایگاه اخلاق را در امتداد فقه سیاسی و در چارچوب ساختار ولایت فقیه تعریف می‌کند. به بیان دیگر، اخلاق در نظریه امام، شرط لازم برای مشروعیت فقیه است، اما مبنای مستقلى برای تصدی ولایت به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه شرطی مکمل برای یک جایگاه شرعی است که از طریق نص عام و فقاہت تأمین می‌شود. این تمایز، به‌وضوح در نحوه ترکیب اخلاق و سیاست در نظریه ولایت فقیه مشاهده می‌شود. امام خمینی (ره) می‌نویسد: «ولایت فقیه، ولایت قانون است، نه ولایت شخص؛ فقیه، مجری قانون الهی است، نه حاکمی دل‌خواه. این گزاره نشان می‌دهد که اخلاق در نگاه امام، محدود به رفتار و انگیزه فقیه می‌ماند، نه ساختار نهاد قدرت. بنابراین، چنانچه فقیهی از نظر فقهی واجد صلاحیت باشد، و عدالت حداقلی (فقهی) را دارا باشد، نظام اسلامی وظیفه دارد از او پیروی کند، حتی اگر فاقد فضائل عرفانی و باطنی باشد. اما در نگاه فیض، این تفکیک ممکن نیست. در آثار او، به‌ویژه در آیینۀ شاهی، آمده است: «زمامدار آن است که نفس خود را مهار کرده باشد و دل از دنیا بریده، و دل‌بسته آخرت باشد؛ وگرنه حکومت او، حکومت نفس است نه دین». (آیینۀ شاهی). در اینجا، فیض از مفهومی سخن می‌گوید که می‌توان آن را «ولایت باطنی» نامید؛ ولایتی که نه از نص فقهی بلکه از ملکات اخلاقی و صفای باطن نشأت می‌گیرد. نکته قابل تأمل دیگر، نگاه متفاوت این دو متفکر به نسبت اخلاق و قانون است. در نظریه امام خمینی (ره)، قانون شریعت مرجع اصلی مشروعیت است و اخلاق در چارچوب آن معنا می‌یابد. او در درس‌های ولایت فقیه بر این نظر است که فقیه، حافظ قانون است، نه مصلح فردی یا معنوی. بر این اساس، حتی اگر اخلاقی‌ترین فرد جامعه باشد، ولی فقاہت نداشته

باشد، نمی‌تواند ولی فقیه باشد. در مقابل، فیض کاشانی(ره) معتقد است که اگر فقیهی به لحاظ باطنی و معنوی سقوط کرده باشد، حتی اگر فقیه رسمی باشد، شایستگی ولایت ندارد. این اختلاف، بیانگر دو رویکرد متفاوت در نسبت اخلاق و شریعت است: اخلاق به‌عنوان مبنا در فیض، و اخلاق به‌عنوان شرط در امام افزون بر این، در اندیشه فیض، اخلاق نه‌فقط امری فردی بلکه ساختاری اجتماعی نیز هست. جامعه‌ای که در آن رهبران دینی اهل تقوا، زهد و عدالت نباشند، به تدریج به زوال می‌رود. بنابراین، او نه‌تنها به تهذیب فردی فقیه تأکید دارد، بلکه خواستار شکل‌گیری فرهنگی از حکمرانی است که در آن اخلاق، ملاک نهایی قضاوت سیاسی باشد. از این‌رو، شاخص‌های اصلی حکمرانی دینی در نگاه فیض نه قدرت اجرایی یا اقتدار قانونی، بلکه فضیلت‌های اخلاقی و معنوی هستند. در مقابل، در ساختار نظری امام خمینی(ره)، توجه به نهادسازی و طراحی حکومت اسلامی موجب آن شده است که اخلاق، بیشتر نقش تعدیل‌کننده در درون سیستم ایفا کند، نه بنیان آن. این نگاه ناظر بر مقتضیات زمانه و نیاز به تشکیل دولت اسلامی است. اما در عین حال، خطر آن وجود دارد که در صورت تضعیف تقوای شخصی فقیه، قدرت دینی به قدرت ابزاری بدل شود و با خطراتی چون خودکامگی، رانت و فساد مواجه گردد؛ مسائلی که امام خمینی(ره) نیز نسبت به آن هشدار داده است. در جمع‌بندی این فصل می‌توان گفت که تفاوت اصلی میان فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره) در نقش اخلاق در حکمرانی دینی، در مبنای مشروعیت و جایگاه نهادی اخلاق است. فیض، اخلاق را جوهره مشروعیت می‌داند؛ در حالی که امام، آن را شرط مکمل در کنار فقاوت و نصب شرعی تلقی می‌کند. در یک نگاه، اخلاق ساختارآفرین است و در نگاه دیگر، ساختارپذیر. این تفاوت، تأثیر مستقیمی بر نوع حکمرانی، سازوکار قدرت و رابطه دین و دولت در هر یک از دو نظریه دارد.

۷. مفهوم قدرت و ساختار حکمرانی در اندیشه فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)

مفهوم قدرت در اندیشه سیاسی اسلامی، به‌ویژه در سنت شیعی، مفهومی پیچیده و چندلایه است که نه صرفاً ناظر به سلطه و فرمانروایی، بلکه پیوندی تنگاتنگ با عدالت، اخلاق، شریعت و ولایت دارد. در منظومه فکری فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)، قدرت جایگاه مهمی دارد، اما درک آن از خاستگاه، کارکرد، مشروعیت و نسبت آن با فقه و اخلاق، متفاوت

است. این فصل با تکیه بر تحلیل مفهومی، به مقایسه دیدگاه‌های این دو متفکر در باب قدرت و ساختار حکمرانی می‌پردازد.

۷.۱. قدرت به مثابه امانت در اندیشه فیض کاشانی(ره)

در دیدگاه فیض کاشانی(ره)، به ویژه در اثر مکتوب آئینه شاهی، قدرت یک «امانت الهی» است که باید در خدمت تربیت اخلاقی و تعالی معنوی انسان‌ها قرار گیرد. او متأثر از آموزه‌های عرفانی و فلسفه اخلاق اسلامی، معتقد است که قدرت در ذات خود خشتی است، اما اگر در اختیار انسانی پاک، متقی و زاهد قرار گیرد، می‌تواند ابزاری برای تحقق عدالت، هدایت، و رشد باشد. در غیر این صورت، به استبداد و ظلم منتهی می‌شود.

فیض در اثر مهم خود آئینه شاهی، خطاب به حاکمان می‌نویسد: «قدرت، امانتی است که اگر به اهلش نرسد، مایه‌ی هلاکت دین و دنیا شود». در اینجا، برخلاف تصور رایج که قدرت را ابزار اجبار و حاکمیت صرف می‌داند، فیض آن را وظیفه‌ای اخلاقی تلقی می‌کند که باید با نظارت وجدانی و خوف الهی اعمال شود. از منظر او، فقیهی که به قدرت می‌رسد، باید بیش از دیگران اهل مراقبه، توبه و عدالت باشد؛ زیرا در معرض خطر فساد و تباهی قرار دارد.

ساختار حکمرانی مطلوب نزد فیض، ساختاری است که نه بر اساس قواعد خشک حقوقی، بلکه بر پایه صفات اخلاقی و روحی رهبران تنظیم شده باشد. از این رو، او مدل مدون و نهادمند از حکومت ارائه نمی‌دهد، بلکه تمرکز خود را بر شکل‌گیری حاکمی فضیلت‌مدار می‌گذارد که از طریق تزکیه نفس و تربیت عرفانی به صلاحیت برای اداره جامعه دست یافته است.

۷.۲. قدرت به مثابه ولایت در اندیشه امام خمینی(ره)

در اندیشه امام خمینی(ره)، قدرت دینی از منظر فقه سیاسی شیعه معنا و مشروعیت می‌یابد. برخلاف نگرش‌های صرفاً عرفانی یا اخلاق‌محور به قدرت، امام خمینی(ره) قدرت را نه تنها ضرورتی اجتماعی، بلکه تکلیفی الهی می‌داند که در عصر غیبت، به فقیه جامع‌الشرایط واگذار شده است. در این چارچوب، قدرت صرفاً یک «امانت اخلاقی» نیست که به اقتضای صفات شخصی فقیه معنا یابد، بلکه مقوله‌ای نهادی، حقوقی و شرعی است که بر پایه نصب

عام از سوی شارع مقدس، به فقیهان واجد شرایط تفویض شده است. نظریه «ولایت فقیه»، که امام خمینی(ره) به‌طور نظام‌مند در دهه ۱۳۴۰ تبیین کرد، نماینده این نگاه است. بر اساس این نظریه، فقیه در عصر غیبت، مسئولیت اداره جامعه اسلامی را بر عهده دارد و اجرای احکام شریعت بدون ولایت او ممکن نیست. امام خمینی(ره) در درس‌های ولایت فقیه شان مطرح می‌کند که تشکیل حکومت اسلامی نه فقط مجاز بلکه واجب است؛ و بدون آن، اسلام در حوزه اجرا، ناقص می‌ماند. به عبارت دیگر، قدرت در این نظریه، نه تنها مشروع است بلکه واجب شرعی تلقی می‌شود. از این منظر، فقیه نه به‌خاطر صفات فردی خود، بلکه به‌دلیل جایگاه شرعی‌اش، مستحق اعمال ولایت بر مردم است؛ البته به‌شرط برخورداری از عدالت، فقاہت و تدبیر. امام خمینی(ره) در صحیفه امام نیز صریحا بر این باوراند که بدون حکومت اسلامی، احکام اسلام تعطیل می‌شود و ظلم و فساد جای آن را می‌گیرد. بنابراین از نگاه او، قدرت در اسلام، ابزاری خنثی نیست، بلکه زمینه‌ای برای تحقق عدالت، مقابله با ظلم، استقرار حدود الهی و پیشرفت جامعه اسلامی است. در این چارچوب، ولی فقیه دارای اختیاراتی است که از حیث وسعت، با اختیارات پیامبر(ص) و امام معصوم(ع) قابل مقایسه است، گرچه از حیث مقام، فاقد عصمت و علم لدنی است. تفاوت اصلی در این است که مشروعیت امام معصوم، ذاتی و مصون از خطاست، اما مشروعیت ولی فقیه مشروط به عدالت و پذیرش عمومی است و در چهارچوب نصب عام، قابل بررسی و نقد است. ساختار سیاسی در اندیشه امام خمینی(ره)، برخلاف مدل اخلاق‌محور و شخص‌گرای فیض کاشانی(ره)، ساختاری نهادینه و حقوق‌محور است. امام به‌صراحت از طراحی یک حکومت اسلامی با نظام تفکیک قوا، مجلس قانون‌گذاری، نظام نظارتی، قوای قضایی و اجرایی، و از همه مهم‌تر نهاد خبرگان به‌عنوان ناظر بر فقیه سخن می‌گوید. در این نظام، رابطه میان فقیه، مردم و قانون از طریق سازوکارهای نهادی و عمومی تنظیم می‌شود. این نگاه، نظریه ولایت فقیه را از یک آموزه نظری، به الگوی عملی برای حکمرانی تبدیل می‌کند؛ الگویی که ظرفیت اجرایی و کارآمدی برای تحقق شریعت در دنیای معاصر دارد. در مقابل، نگاه فیض کاشانی(ره) به قدرت، بر پایه معیارهای اخلاقی و درونی استوار است. فیض قدرت را یک «امانت الهی» می‌داند که تنها در دست اهل تقوا و زهد، مشروعیت دارد. او بر آن است که حاکم، پیش از آنکه مدیر سیاسی باشد، باید مربی اخلاقی و نمونه‌ی انسانی تهذیب‌شده‌ای باشد که دل از دنیا بریده و سر در

آخرت دارد. به باور فیض حکومتی که بر پایه شهوت قدرت و حب جاه باشد، گرچه در ظاهر عادل باشد، در باطن ظلم است. (آئینه شاهی) در این دیدگاه، قدرت اگر از اخلاق و عرفان جدا شود، فساد ذاتی می‌یابد، حتی اگر در شکل شریعت مدارانه ظاهر شود.

این تفاوت را می‌توان در قالب چند دوگانه مفهومی دقیق‌تر تحلیل کرد:

نخست، شخص محوری در برابر نهادمحوری؛ فیض بر ویژگی‌های فردی و اخلاقی فقیه تأکید دارد؛ او بر این باور است که ساختار اگر در اختیار انسان ناصالح قرار گیرد، ابزار گمراهی خواهد شد. اما امام خمینی (ره) بر آن است که ساختار قدرت اگر درست طراحی شود و از مسیر فقه و قانون تغذیه گردد، می‌تواند حتی فقیه را نیز در مسیر درست نگاه دارد. بنابراین، امام به حکمرانی ساختارمند با نهادهای نظارتی باور دارد؛ فیض به تربیت انسان کامل و فضیلت‌محور برای اصلاح حکومت.

دوم، قدرت به مثابه امانت در برابر قدرت به مثابه ولایت؛ فیض قدرت را ابزار خدمت می‌داند و حتی در شرایط اضطرار، بر زهد و تقوا اولویت می‌دهد. در مقابل، امام خمینی (ره) قدرت را رسالت شرعی فقیه می‌داند؛ اگر فقیهی واجد شرایط از اعمال ولایت خودداری کند، به وظیفه الهی خویش عمل نکرده است. بنابراین، قدرت در نگاه امام، نه فقط اختیار، بلکه مسئولیت است.

سوم، اخلاق‌گرایی باطنی در برابر قانون‌گرایی فقهی؛ در نظام فکری فیض، معیار مشروعیت، صفای درون، عدالت، زهد و سلوک اخلاقی است؛ اما در اندیشه امام خمینی (ره)، شاخص مشروعیت، مطابقت با فقه و پذیرش در نظام دینی قانونی است، و اخلاق شرط تکمیلی است، نه مبنای اصلی.

ز این رو، این دو دیدگاه به دو گونه متفاوت از حکمرانی دینی منتهی می‌شوند. حکمرانی در نگاه فیض، الگویی آرمانی و اخلاق‌مدار است که با تأکید بر فرد فاضل و تزکیه‌ی باطن شکل می‌گیرد؛ در حالی که در اندیشه امام، حکمرانی بر فقه و ساختار متکی است، و مشروعیت آن نه از صفات فردی، بلکه از فقه و نصب شرعی ناشی می‌شود. به بیان دیگر، حکومت فیض، بیشتر یک مدل تربیتی - اخلاقی برای جامعه آرمانی است؛ اما حکومت امام، مدلی حقوقی - فقهی برای جامعه واقعی. با وجود این تفاوت‌ها، می‌توان نوعی نسبت تعاملی

و تکمیلی میان دو دیدگاه برقرار کرد. اگر ساختار فقهی امام خمینی(ره) را با منطق اخلاقی و عرفانی فیض کاشانی(ره) ترکیب کنیم، می‌توانیم به الگویی نوین از حکمرانی دینی برسیم. در دنیای امروز که ساختارهای قدرت با چالش‌هایی چون فساد، تمرکز قدرت، و دوری از معنویت مواجه‌اند، بهره‌گیری از الگوی اخلاق‌محور فیض می‌تواند نقش یک نرم‌افزار اخلاقی برای نظارت درونی بر قدرت ایفا کند. در همین حال، نظریه نهادمند امام خمینی(ره) تضمین می‌کند که حکومت اسلامی از کارآمدی، انسجام و مشروعیت حقوقی برخوردار باشد. این تعامل می‌تواند راهی برای حل پارادوکس دیرین در فقه سیاسی شیعه باشد: چگونه می‌توان میان وفاداری به شریعت، نهادسازی حقوقی، و رعایت اخلاق و معنویت، جمع کرد؟ پاسخ شاید در پیوندی است که این دو متفکر، هر یک از منطری متفاوت، آغاز کرده‌اند. یکی از دل‌باطن به حکومت می‌نگرد؛ دیگری از دل ساختار و قانون. جمع این دو، شاید راهی برای بازاندیشی در نسبت دین و قدرت در دوران معاصر باشد.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل تطبیقی اندیشه‌های سیاسی فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)، به واکاوی نسبت سه‌گانه‌ی «فقیه»، «اخلاق» و «قدرت» پرداخت؛ سه عنصری که در هر نظام حکمرانی دینی، نقش بنیادی در تکوین مشروعیت، شکل‌دهی ساختار قدرت و هدایت جامعه دارند. فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره)، هر دو فقیهانی برجسته، صاحب‌نظر و تأثیرگذار در سنت اسلامی - شیعی هستند که با وجود فاصله‌ی زمانی حدود سه قرن، دغدغه‌ی اصلاح جامعه اسلامی بر پایه دین را داشته‌اند؛ اما مسیر و شیوه‌ی آنان در نسبت با قدرت و اخلاق تفاوت‌های معناداری داشته است. در اندیشه فیض کاشانی(ره)، فقیه، پیش از آن‌که مرجع قانون‌گذار یا حاکم سیاسی باشد، راهنمای اخلاقی و مربی معنوی جامعه است. در منظومه معرفتی او، قدرت ابزاری است برای هدایت انسان‌ها به سوی فضیلت، نه هدفی برای کنترل جامعه. فقیه در نگاه فیض، باید اهل زهد، تقوا، علم، اخلاص، و وارستگی باشد. او باید پیش از اداره دیگران، بر خویشتن پیروز شده باشد. چنین فقیه‌ی می‌تواند به‌عنوان حاکم شرعی در عصر غیبت، وظیفه هدایت اجتماعی را بر عهده بگیرد، اما مشروط به آن‌که از صفات باطنی تهی نباشد. در غیر این صورت، حتی فقیه‌ترین عالم نیز صلاحیت حاکمیت ندارد. از

همین منظر است که فیض، قدرت را «امانت الهی» می‌داند که تنها در اختیار بندگان صالح و با تقوا قرار می‌گیرد. در مقابل، امام خمینی (ره)، ضمن اذعان به اهمیت تهذیب نفس و صفات اخلاقی فقیه، نظریه‌ای نهادی و ساختاری از حاکمیت دینی ارائه می‌کند. او با تکیه بر سنت فقه اجتهادی امامیه، نظریه ولایت فقیه را صورت‌بندی کرده و قدرت سیاسی را نه صرفاً امانت، بلکه تکلیف شرعی و فقهی برای فقیه جامع‌الشرایط می‌داند. در این نگاه، فقیه به‌عنوان نایب عام امام معصوم (ع) در عصر غیبت، حق و وظیفه دارد که بر جامعه اسلامی ولایت داشته باشد و امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را بر پایه شریعت اداره کند. مشروعیت این ولایت از سوی شارع و بر پایه «نصب عام» به فقیهان تفویض شده است و صفات اخلاقی شرط لازم هستند، اما کفایت مشروعیت بر آن‌ها مبتنی نیست. نخستین تفاوت اساسی میان این دو نگاه، در مبنای مشروعیت فقیه نمایان می‌شود. فیض، مشروعیت را از باطن فرد و صفات اخلاقی او استخراج می‌کند؛ در حالی که امام خمینی (ره)، مشروعیت را از شریعت، نص و جایگاه فقهی فقیه اخذ می‌کند. در اندیشه فیض، صفاتی چون زهد، عدالت، تقوا، پارسایی و سلوک عرفانی، معیار تشخیص فقیه حاکم هستند. در حالی که در نظام امام خمینی (ره)، این صفات اگرچه لازم‌اند، اما مشروعیت بر اساس فقاهت، عدالت و مقبولیت عام تعریف می‌شود. دومین تفاوت در ساختار حکمرانی دینی است. در اندیشه فیض، حکمرانی به‌صورت شخص‌محور و اخلاق‌محور شکل می‌گیرد. قدرت، اگر در دست انسان صالح نباشد، بی‌تردید منجر به فساد و ظلم خواهد شد؛ بنابراین، تمرکز اصلی بر تربیت اخلاقی فقیه است. در مقابل، در اندیشه امام خمینی (ره)، ساختار قدرت، قانون‌مند و نهادمند است. ولایت فقیه نه صرفاً متکی به شخصیت فقیه، بلکه متکی به ساختاری چون قانون اساسی، مجلس خبرگان، شورای نگهبان، قوای سه‌گانه و نهادهای دینی است که در مجموع ضامن تحقق شریعت و عدالت‌اند. سومین تفاوت، در نوع نگاه به قدرت است. در نگاه فیض، قدرت قوه‌ای است که باید با زهد و ورع مهار شود؛ قدرت اگر در اختیار نفوس ناتوان و ناتراشیده قرار گیرد، مفسده‌برانگیز است. فیض صراحتاً اعلام می‌کند که عالم بی‌عمل و فقیه دنیاطلب، نه تنها نافع جامعه نیست، بلکه خطرناک‌تر از جاهل است. در اندیشه امام خمینی (ره) اما قدرت امری ضروری برای تحقق اهداف اسلام و دفاع از حقوق مستضعفین است. او بر آن است که بی‌قدرت، اسلام به‌صورت کامل محقق نمی‌شود، بلکه به ابزاری در اختیار ظالمان بدل می‌گردد. از این‌رو، قدرت در این

نظریه، دارای رسالتی الهی، کارکردی اجتماعی و مشروعیتی قانونی است. اما در کنار این تفاوت‌ها، شباهت‌هایی نیز وجود دارد. هر دو متفکر، عدالت و تقوا را شرط اصلی برای پذیرش قدرت می‌دانند. هر دو با نگاه انتقادی به قدرت بدون مشروعیت و اخلاق می‌نگرند. هر دو بر آن‌اند که فقیه نباید به دنبال دنیا، شهرت و سلطه باشد. هر دو حکومت را ابزاری برای تحقق ارزش‌های دینی می‌دانند و نه هدف نهایی شریعت. آنچه این مطالعه تطبیقی نشان داد، آن است که اگرچه فیض کاشانی(ره) و امام خمینی(ره) از دو بستر متفاوت معرفتی و تاریخی برخاسته‌اند، اما می‌توان میان اندیشه‌های آنان نسبتی تکمیلی برقرار کرد. نگاه فیض کاشانی(ره)، می‌تواند به مثابه «وجدان اخلاقی» قدرت عمل کند و نظریه امام خمینی(ره)، می‌تواند «ساختار حقوقی و نهادین» آن را شکل دهد. یکی نرم‌افزار ارزش‌ها را ارائه می‌دهد و دیگری سخت‌افزار نظام را طراحی می‌کند. ترکیب این دو نگاه، می‌تواند به تولید الگویی نوین از حکمرانی دینی در دوران معاصر کمک کند؛ الگویی که قدرت را کنترل می‌کند، نه تقدیس؛ و انسان را محور قرار می‌دهد، نه صرفاً ساختار را. این الگو می‌تواند در برابر چالش‌های امروز جوامع اسلامی از جمله افول اعتماد عمومی، فساد قدرت، عرفی‌سازی حکومت و گسست میان اخلاق و سیاست پاسخگو باشد. اگر قدرت در دنیای معاصر با ابزارهای سخت‌افزاری تقویت شده، تنها راه مقابله با انحراف آن، بازگشت به بنیادهای اخلاقی در حکمرانی دینی است؛ و در این راه، فیض کاشانی(ره) می‌تواند الهام‌بخش باشد. از سوی دیگر، ساختارگرایی فقهی امام خمینی(ره)، مانع فروغلتیدن دین در اخلاق‌گرایی انتزاعی و ناکارآمد می‌شود. در نهایت، پژوهش حاضر نشان داد که بازاندیشی در نسبت میان فقیه، اخلاق و قدرت، نیازمند نگاهی ترکیبی است؛ نگاهی که نه به ساختار بسنده کند، و نه در باطن توقف نماید. میان اخلاق و قانون، میان نهاد و فضیلت، میان شریعت و معنویت، باید پل‌هایی برقرار شود تا حکمرانی دینی به جای اقتدارگرایی یا انفعال، بتواند مدل سومی از حکومت مؤمن، عادل و کارآمد ارائه دهد.

فهرست منابع

۱. امام خمینی(ره)، سید روح‌الله. (۱۳۵۶). ولایت فقیه حکومت اسلامی. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره).

۲. امام خمینی (ره)، سید روح‌الله (۱۳۷۸). *صحیفه امام جلد‌های ۱۹ تا ۲۱*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۳. خالقی، علی. (۱۳۹۹). *اندیشه سیاسی فیض کاشانی*. تهران: بوستان کتاب.
۴. فیرحی، داود. (۱۳۹۵). *نظام سیاسی و دولت در اسلام*. تهران: انتشارات سمت.
۵. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۸۵). *المحجّه البیضاء فی تهذیب الاحیاء*. جلد ۱. قم: محبین.
۶. فیض کاشانی، ملا محسن. *رساله آیین شاهی که ترجمه رساله ی ضیاء القلب است، به درخواست شاه عباس ثانی به تحریر درآمده و یکی از رسائل مهم سیاسی فیض تلقی می شود؛ از این رو آن را بعینه در ضمیمه آورده ایم*. این رساله با استفاده از دو نسخه خطی موجود در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در مجموعه ۸۲ و ۱۴۳۰ و نسخه موجود در کتابخانه مدرسه حجازی ها در قم به شماره ۱۴۹۱ از سوی محقق محترم آقای رسول جعفریان در مجموعه «ده رساله فیض» به چاپ رسیده است.
۷. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۳۷۷). *علم الیقین فی اصول الدین*. تحقیق محسن بیدارفر. قم، انتشارات بیدار.
۸. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۴۰۱ ق). *مفاتیح الشرایع*. ج ۲. قم: خیام.
۹. فیض کاشانی، ملا محسن. (۱۲۹۶ ق). *کلمات مکنونه*. بمبئی.
۱۰. مطهری، مرتضی. (۱۳۷۸). *گفتارهایی در اخلاق اسلامی*. تهران: انتشارات صدرا.
۱۱. نصر، سیدحسین. *قلب اسلام*. (۱۳۸۵). (خرازی، مترجم) تهران: نشر نی.
12. Esposito, J. L. (2005). *The Oxford Dictionary of Islam*. Oxford University Press.
13. Haider, N. (2011). *The Origins of the Shi'a: Identity, Ritual, and Sacred Space in Eighth-Century Kufa*. Cambridge University Press.
14. Rizvi, S. H. (2004). *Mulla Sadra and Metaphysics of Being*. Routledge.